بسم الله الرحمن الرحیم.

**انگیزه سازی**

گریز و روضه

**ایجاد فرصت مناجات**

توصیه اول به جوانان و کسانی که در صدد سیر معنوی هستند این است که : غیر از واجبات و محرمات که همه باید رعایت کنیم تا هیچ حرامی در زندگی ما وارد نشود و هیچ واجبی از ما ترک نشود؛ چرا که گاهی یک فعل حرام نتیجه چندین سال ریاضت انسان را به باد می دهد و گاهی یک صفت رذیله نمی گذارد که سی سال زحمت انسان به نتیجه برسد . بزرگواری در خواب دیده بود که شخصی او را خفه می کند و جانش را می گیرد و وقتی که از خواب بیدار شده بود آن شخص به او پیشنهاد حرام داده بود. در بعضی از حرام ها هم خدای متعال می فرماید: در صورتی که با شرایطش اثبات شد، حقش قتل است؛ یعنی اگر چنین آدمی زنده است، قاچاقی زنده است و در واقع زنده نیست بلکه مرده روی زمین است.

اما علاوه بر این ها باید مستحبات و مکروهات را نیز رعایت کنیم؛ زیرا مکروه نیز چیزی است که خدای متعال دوست ندارد و اولیای خدا نیز اگر یک غفلت یا ترک اولی می کردند به حدی هبوط می کردند که در نقل است که حضرت آدم به خاطر یک ترک اولی، دویست سال گریه می کردند یا حضرت داود به خاطر یک قضاوت مختصری که کردند، چهل روز سر از سجده برنمی داشت و آن قدر گریه کرد که چشمانش زخم شد.

از این رو بهتر و مستحب است که انسان در شبانه روز سه فرصت را برای خود قرار دهد که عبارت اند از: فرصت مناجات، تلاوت قرآن و توسل به ائمه علیهم السلام . و باید برای این فرصت ها وقتش را خالی کند و الا به خودی خود که وقتی پیدا نمی شود، این که تصادفی وقتی پیدا شد که آدم در شب جمعه دعای کمیل بخواند، در هیچ شب جمعه ای کمیل خوان نمی شود.

متن ومحتوا

**شکایت از نفس و تسلط او و شیطان بر انسان**

در رابطه با مناجات نیز باید بنای ما بر این باشد که از زبان معصوم علیه السلام با خداوند حرف بزنیم؛ چون وقتی از زبان خودمان حرف می زنیم در عین این که خوب است، آفت هم بسیار دارد. از مناجات های پانزده گانه امام سجاد علیه السلام هر روز یکی را انتخاب کنیم و بخوانیم. نقل است که بعضی از بزرگان هر روز این پانزده مناجات را در نمازهای مستحبی می خوانده اند.

یکی از این مناجات ها ، مناجات شاکین است. احوال کسانی است که از نفس خود و از راه شیطان فاصله گرفته اند و می خواهند راه خدا را بروند که بعد از حرکت در راه خدا با دو مانع بزرگ نفس و شیطان مواجه می شوند و همچنین می بینند که این دو مانع، امکاناتی را که خدای متعال برای حرکت به انسان داده که مهم ترینش چشم و قلب هستند را نیز تسخیر کرده اند، قلب به قساوت رسیده و چشم هم جامد شده است. در این صورت ممکن است اول خودشان با این نفس و شیطان به شدت درگیر شوند که این کار خوبی هست و مجاهده با نفس، جهاد اکبر است؛ چرا که نفس از قوای جهل و شیطانی است که در کنار انسان و وسیله تصرف شیطان در اوست. نفس آن قدر به انسان نزدیک است که انسان آن را با خودش اشتباه می گیرد به طوری که اگر انسان اهل کار کردن روی نفسش نباشد، خیال می کند خودش طالب این لذت و شهوت و گناه و... است! در حالی که اگر روی نفسش کار کند، می فهمد که او هیچ وقت به دنبال خواب بی وقت، غذای حرام و... نیست، او می خواهد بیدار شود ولی کس دیگری نمی گذارد او از بستر جدا شود.

خلاصه این که اگر انسان با نفس درگیر شد و همه تلاش خود را به کار گرفت به عجز می رسد و نفس و شیطان را مزاحم و سدّ راه خود می بیند. در قدم بعدی پناهگاهی به نام حضرت حق پیدا می کند و به او شکایت می کند تا آن ها را از انسان دور کند و یا حداقل نفس را رام کند و در اختیار انسان قرار دهد. گاهی اتفاق افتاده که افراد نفس خود را در خواب یا در حالات دیگر دیده اند که به صورت حیوان درنده ای رها است و یا به صورت حیوانی بسته شده که افسارش در اختیار انسان است و با فرمان او حرکت می کند. یکی از راه هایی که بخواهیم نفس در اختیار ما باشد این است که ریاضات داشته باشیم، بزرگان دستوراتی دارند و می فرمایند اگر نفس شما با شما همراه نشد در مواردی باید با او مدارا کرد و در مواردی هم باید مجازاتش نمود.

آغاز دعاها یا با کلمه «الهی» است و یا با کلمه «اللهم» که در این جا مناجات با کلمه «الهی» شروع شده است اتفاقا اصل دعا و مناجات هم در همین کلمه است. و اگر انسان این کلمه را نفهمید اصلا نمی تواند دعا کند. «إِلَهِي إِلَيْكَ أَشْكُو نَفْسا بِالسُّوءِ أَمَّارَةً وَ إِلَى الْخَطِيئَةِ مُبَادِرَةً وَ بِمَعَاصِيكَ مُولَعَةً وَ لِسَخَطِكَ مُتَعَرِّضَةً»؛"خدایا به تو پناه می برم از نفسی که به بدی ها فرمان می دهد"؛ یعنی از آدم خواهش نمی کند بلکه فرمان می دهد مثل شیطان که اول وسوسه می کند و اگر زیر بارش رفتی، سلطه پیدا می کند و تعبیر قرآن این است که: «إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ»(نحل /100) شیطان بر آن هایی که به حرفش گوش می دهند، سلطه پیدا می کند و به آن ها فرمان می دهد و دیگر وسوسه نیست. نفس هم همین طور است و در ابتدا انسان را به جلوه های دنیا و حرام ها و لذت ها و... وسوسه می کند و اگر به حرفش گوش دهی دیگر مسلط می شود و به بدی ها فرمان می دهد. فقط هم به بدی ها فرمان می دهد و به سوی خطاها مبادرت می کند. مبادرت یعنی انسان بدون فوت وقت به سوی کاری سرعت بگیرد که مبادا فرصت از دستش برود و ولع سیری ناپذیری در معصیت دارد و خودش را در معرض سخط قرار می دهد.

شبیه این تعبیر در دعای ابوحمزه است که نفس با شتاب به سوی محرمات می رود و اگر جایی سفره حرامی پهن باشد با اضطراب این که مبادا این سفره از دست برود، انسان را به سرعت و شتاب وا می دارد. توضیح این که گاهی انسان گناه می کند و بعد چنانچه در دعای ابوحمزه آمده است به خداوند عرضه می دارد: «أَنَا الَّذِي أَعْطَيْتُ عَلَى الْمَعَاصِي جَلِيلَ الرُّشَا أَنَا الَّذِي حِينَ بُشِّرْتُ بِهَا خَرَجْتُ إِلَيْهَا أَسْعَى»؛ خدایا من خیلی بد عمل کردم، من آن کسی هستم که برای اینکه دامنم به گناه تو آلوده شود، پول خرج کردم و وقتی به من بشارت دادند با اینکه بشارت، دعوت به عذاب بوده است، به سمت آن خارج شدم در حالی که با تمام توان سعی می کردم که مبادا فرصت از دستم برود.

امام سجاد علیه السلام بعد از این که در دعای ابوحمزه این بیماری های انسان را یکی یکی ذکر می کند، آن وقت به انسان یاد می دهد که چگونه از خداوند عذرخواهی کند و می فرماید که به خدای متعال عرضه بدارید: «ﻭَ ﺃَﻧَﺎ ﺑِﺮُﺑُﻮﺑِﻴَّﺘِﻚَ ﺟَﺎﺣِﺪٌ ﻭَ لاَ ﺑِﺄَﻣﺮِﻙَ ﻣُﺴﺘَﺨِﻒٌّ ﻭَ لاَ ﻟِﻌُﻘُﻮﺑَﺘِﻚَ ﻣُﺘَﻌَﺮِّﺽٌ ﻭَ لاَ ﻟِﻮَﻋِﻴﺪِﻙَ ﻣُﺘَﻬَﺎﻭِﻥٌ وَ لَكِنْ خَطِيئَةٌ عَرَضَتْ وَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي وَ غَلَبَنِي هَوَايَ وَ أَعَانَنِي عَلَيْهَا شِقْوَتِي وَ...»؛ خدایا من معصیت کردم ولی هنگام معصیت، ربوبیت تو را انکار نمی کردم و نمی گفتم تو رب من نیستی ، یا این چه خدایی است و این چه دستوری است که داده است و گفته نگاه حرام نکن، من می خواهم لذت ببرم، این چه محدودیتی است که برای من ایجاد کرده، نمی گفتم تهدید کرده که کرده و... اصلا این گونه نیست؛ ولی نفس، مرا در معرض سخط تو قرار می دهد و می گوید عذاب است که باشد، همان کاری که شیطان کرد و با خدای متعال سر جنگ گرفت. خدایا وقتی معصیت می کردم، نمی خواستم خودم را در برابر غضب تو قرار دهم و نسبت به تهدید تو متهاون نبودم که بگویم مهم نیست و اگر گفتی به جهنم می برم، بگویم خب ببر. اصلا چنین نیست بلکه یک خطایی بود که از من سرزد و نفسم مرا فریب داد.

خیال نکنید اگر امروز به حرف نفس خود گوش کردیم و گناهی را که گفت انجام دادیم، دست از سر ما برمی دارد؛ زیرا آرزوهای نفس طولانی است و هر چه به آن وعده بدهیم، باز آرزوی بعدی هست و سیری ناپذیر است و اگر به حرفش گوش دادیم، انتها ندارد و تا آخر عمر هم باید به او گوش دهیم. (برای نفس حدود چهارده صفت ذکر کرده اند و هر کدامش واقعا عبرت آموز است).

**«الله» پناهگاه انسان درمانده در سلوک / تبیین حقیقت اله**

حال اگر چنین نفسی با این خصوصیات در کنار ماست «أَعْدَى عَدُوِّكَ نَفْسُكَ الَّتِي بَيْنَ جَنْبَيْكَ»(1) و بین دو پهلوی ماست و با تمام وجود می خواهد ما را جهنمی کند، پناهگاه ما کجاست؟ در همین دو کلمه است : «الهی و اللهم» که همه دعاها با همین شروع می شود و معنای هر دو هم تقریبا یکی است و فقط شاید بتوان گفت که در اللهم مقداری جلال الهی دیده می شود و در الهی جمال خداوند دیده می شود. الهی به چه معناست؟ گمانم این است که اگر انسان این یک کلمه را درست گفت وارد دعا می شود و اگر نفهمید اصلا نمی تواند دعا بکند.

نکته اول اینکه «اله» در تعبیر قرآن و روایات و معارف اهل بیت علیهم السلام آن کسی است که همه کمالات و اسماء حُسنی را دارد، آن هزار اسمی که شما در جوشن کبیر می خوانید، اسماء خداوند است و«اله»این ها را دارد: رحمان،رحیم، خالق، سمیع، رازق، مجیب، رب، عالم، حکیم و... . و اگر یک مورد را نداشته باشد اله نیست. وقتی قرآن خدای متعال را به عنوان «اله» معرفی می کند، ببینید چه صفاتی می گوید: «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ \* اللَّهُ الصَّمَدُ \* لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَد» و یا در آیه الکرسی بیان شده است: «اللَّهُ لاَ إِلهَ إِلاَّ هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لاَ تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَ لاَ نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلاَّ بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ وَ لاَ يُحِيطُونَ بِشَيْ ءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلاَّ بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ وَ لاَ يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَ هُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ»(بقرة/255) و یا در جای دیگر قرآن بیان می کند: «هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ»(حشر/24) «اله» یعنی آن کسی که حی، قیوم، علی، عظیم، سمیع، علیم، مجیب و... است و آن موجودی که این اسماء و کمالات را ندارد، اله نیست.

**نیاز و فقر ما به اسماء الهی**

نکته دوم این که او همه این صفات و کمالات را دارد و این چه ربطی به ما دارد؟ نکته این جاست که ما هر چه داریم وابسته به اسماء حسنای خدای متعال است.اگر حیاتی داریم از حیات الهی است و او حیّ است که به ما حیات داده است. اگر قدرت و حکمتی هست او به ما داده است. در نقطه مقابل او دستان ما خالی است و اوست که حی و باقی و قادر و رحیم و مجیب و... است. مناجات حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد کوفه را ملاحظه کرده اید که می فرماید: «مَوْلايَ يَا مَوْلايَ أَنْتَ الْمَالِكُ وَ أَنَا الْمَمْلُوكُ»؛ مالک اوست و ما چیزی نیستیم و مملوک هستیم. «مَوْلايَ يَا مَوْلايَ أَنْتَ الْقَوِيُّ وَ أَنَا الضَّعِيفُ»؛ او قوی است و ما ضعیف هستیم. «مَوْلايَ يَا مَوْلايَ أَنْتَ الْحَيُّ وَ أَنَا الْمَيِّتُ»؛ او حی و زنده است و ما مرده ایم. «مَوْلايَ يَا مَوْلايَ أَنْتَ الْبَاقِي وَ أَنَا الْفَانِي»؛ او باقی است و ما فانی هستیم. «مَوْلايَ يَا مَوْلايَ أَنْتَ الدَّائِمُ وَ أَنَا الزَّائِلُ»؛ او دائم است و ما زائل هستیم. «مَوْلايَ يَا مَوْلايَ أَنْتَ الْغَنِيُّ وَ أَنَا الْفَقِيرُ»؛ او غنی هست و ما فقیریم.(2)

حال آیا این که خدای متعال باقی و حیّ است و به من هم حیات داده است، دو تا حی داریم؛ هم خدا زنده است و هم من زنده ام؟ نه الان هم اگر خوب دقت کنید او حیّ و باقی است و من میت و فانی هستم.

این که می گویید «لا اله الا الله» یعنی بقیه موجوداتی که ما به عنوان اله می گیریم مثل ماه و خورشید و آسمان و زمین و بت هایی که می پرستیدند و شرک های آشکار و پنهان ما و... واقعا این صفات را ندارند. یک بار دیگر قرآن را به دقت ببینید که بین آلهه ما یعنی آن هایی که ما صدایشان می کنیم \_چه آن مشرکینی که شرک جلی دارند و آشکارا بت پرست بودند و آن ها را صدا می زدند و چه آن هایی که ما با شرک خفی از آن ها کمک می خواهیم مثل این که به زمین و خورشید تکیه می کنیم یا به دوست و رفیق تکیه می کنیم و... \_ و حضرت حق چگونه مقایسه می کند. در همین مقایسه ها است که می گوید این ها ضرری به شما نمی توانند برسانند و نفعی هم برای شما ندارند، نمی شنوند، علیم و حکیم و رحیم نیستند و «اله» آن کسی است که این اسماء حسنی را دارد.

و نکته سوم اینکه نقطه مقابلش این است که او عالم است و ما جاهلیم، او حیّ است و ما میت، او قادر است و ما عاجزیم و... . حال او حی باشد و ما میت باشیم،مگرچه می شود؟ جواب این است که: ما نمی توانیم نسبت به حیات و قدرت و بقای خودمان بی تفاوت باشیم. ما حیات می خواهیم و مضطر به حیات هستیم، مضطر به قدرت و علم هستیم یعنی ما به آن اسمای حسنی فقیر هستیم و خداوند ما را این گونه قرار داده است و ما نمی توانیم نسبت به او اعلام استغنا کنیم و بگوییم: خدایا تو داری که داری و من هم ندارم که ندارم. البته نسبت به مردم به ما گفته اند: اگر می خواهی نزد دیگران عزیز باشی این گونه باش و چشم از ثروت و امکانات دیگران بردار که هر کس هر چه دارد برای خودش دارد ولی نسبت به خداوند نباید این گونه باشیم؛ زیرا مضطر به حیات و قدرت و... هستیم. چه کسی است که بقای خودش را نمی خواهد و از فنا نمی ترسد؟ چه کسی است که از جهل و موت و زوال فرار نکند؟ پس ما مضطر به اسمای حسنای الهی هستیم.

**رحمت خداوند واسطه اسماء حسنی**

نکته آخر این که حال که ما قدرت و حیات و بقا و... می خواهیم، ولی نداریم و او دارد؛ چرا او باید به ما بدهد؟ دارد که دارد، برای خودش است چرا به ما بدهد؟ «اله» آن کسی است که همه کمالات را دارد و ما هم فقیر به آن هستیم و او هم از سر محبت و ملاطفت همه عنایت ها را به ما می کند. مناجات مسجد کوفه نیز بیان همین است که خداوند از سر محبت و رحمت به ما حیات و قدرت و... داده است «مَوْلايَ يَا مَوْلايَ أَنْتَ الْحَيُّ وَ أَنَا الْمَيِّتُ وَ هَلْ يَرْحَمُ الْمَيِّتَ إِلا الْحَيُّ»؛ از این رو رحمت الهی واسطه همه اسماء حسنای الهی است.

پس با توجه این نکات، «اله» آن کسی است که همه حقایق در دست اوست و ما هم مضطر و محتاج به آن ها هستیم و او هم از سر محبت به ما می دهد. او هم می شنود و هم می داند و می تواند و با جود و کرم به ما می دهد و ما بخواهیم یا نخواهیم، بدانیم یا ندانیم اوست که ما را تر و خشک می کند. پس عبارت «الهی» یعنی همین؛ و انسان اگر این معنا را فهمید، خودش را در محضر او می بیند و رحمت و محبت و لطف و عنایت خداوند را متوجه به خودش می بیند و احساس می کند که غرق در رحمت است و از همه طرف خودش را فقیر و متعلق به رحمت می بیند«بِرَحْمَتِكَ تَعَلُّقِي». اگر انسان این چنین فقیر و مضطر به حضرت حق شد آن وقت «الهی» معنا می دهد. «الهی» یعنی: خدای من همان طور که "اله" همه ی عالم است؛ "اله" من هم هست به طوری که \_العیاذبالله\_ اگر من همین یک مخلوق بودم، همان توجهی را به من داشت که الان به من دارد و بیشتر از این نبود و هیچ چیز مزاحم توجه اش به من نیست و گویی انگار فقط "اله" من است و "اله" هیچ کس دیگری نیست. همه عالم می توانند این گونه خدا را صدا بزنند و اگر کسی این را یافت، آن وقت دعا شروع می شود و آدم می تواند گدایی کند و از خدا بخواهد که تو "اله" من هستی و همه چیز داری و من فقیر به تو هستم از سر محبتی که به من داری دست من را بگیر و حالا من گرفتار نفس شدم و به سوی تو شکایت می کنم.

گریز و روضه

السلام علیک یا اباعبدالله....

ابا عبدالله شب عاشورا را مهلت گرفت برای مناجات ، حسین، تجسّم انس با خداست. فرمود: عبّاسم به این مردم بگو من امشب می‌خواهم دعا، قرآن و نماز بخوانم. دعا را دوست دارم؛ استغفار را دوست دارم. امشب می‌خواهم با خدا مناجات کنم با این که از شهادت در قاموس دین ما بالاتر نیست. حضرت در شب عاشورا برای نماز، دعا، قرآن و بندگی و عبادت (اللهوف، ص 31) مهلت گرفت.

فرمود: أُحِبُّ الصَّلاة؛ (بحارالانوار، ج 44، ص 391؛ الارشاد، ج 2، ص 89؛ اللهوف 89). من نماز را دوست دارم؛

سید بن طاووس می‌فرماید: شب عاشورا مثل کندوی عسل، [دیده‌اید چگونه صدای زنبورها می‌آید.] همان گونه از خیمه‌های ابا عبدالله صدای مناجات می‌آمد. (اللهوف، ص 131) صدای گفت و گو با خدا می‌آمد. انس با خدا را ببینید که سر بر تراب کربلا گذاشته؛ الهی رضاً برضائک و صبراً ببلائک.

انس با خدا را ببینید، زینب وقتی با آن همه مصیبت وارد قتلگاه می‌شود، دست زیر بدن برادر می‌برد و می‌فرماید: اللّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنّا هَذا الْقَلیلَ مِنَ الْقُربانِ. اول، از خدا سخن می‌گوید. می‌فرماید: خدایا، این قربانی را از ما قبول کن.

\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_

(1) عدة الداعي و نجاح الساعي، ص: 314

(2) المزار الكبير (لابن المشهدي)، ص: 174